

اخلاق ارزیابی با تأکید بر آموزه‌های قرآنی

محمد فاکر*

چکیده

یکی از مسائل مهمی که در عرصه‌های گوناگون عملی و علمی، اعم از آموزشی و پژوهشی مطرح است، ارزیابی عملکردها، به‌خصوص ارزیابی پژوهشی محققان و پژوهشگران است. بسا در ارزش‌گذاری یک اثر - هرچند در مقیاس یک امتیاز - محقق یا استادی از دریافت جایزه‌های نفیس محروم و محقق دیگری بی‌جهت لایق و شایسته جایزه معرفی می‌شود یا استادی از رسیدن به رتبه ممتازی و نمونه شدن بازداشته و دیگری به‌جای وی گزینش می‌شود. می‌توان بر اساس آموزه‌های قرآن کریم به اصولی دست یافت که برای ارزیابی اصول اخلاقی قابل توجهی را ارائه می‌دهد.

واژگان کلیدی

اخلاق، مبانی اخلاقی، اصول اخلاقی، ارزیابی، بخش و قرآن.

طرح مسئله

قرآن کریم خود را «تبیان همه چیز» معرفی کرده و فرموده است: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (نحل / ۸۹) و نیز خود را تفصیل همه چیز خوانده و فرموده است: «تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ» (یوسف / ۱۱۱) البته این بدان معنا نیست که باید همه چیز در قرآن آمده باشد و این کتاب آسمانی از هر دری سخنی گفته باشد؛ چراکه این در شأن قرآن نیست. معنای تفصیل و تبیان همه چیز این است که پس از قبول رسالتی که خود معرف آن است و فرموده: «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَ الْقُرْآنِ» (بقره / ۱۸۵) مبین و مفصل همه اموری است که انسان در مسیر هدایت بدان نیازمند است و

m_faker@miu.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۳/۲۵

*. دانشجویار جامعه المصطفی العالمیه

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۷/۱۵

به اصطلاح این کلیت نسبی است. در همین راستا، یکی از برنامه‌های مورد توجه قرآن کریم این است که درباره ارزیابی تلاش‌های انسانی نیز مدلی ارائه می‌کند که علم و عمل به آن می‌تواند در تحقق بخشی از عدالت مؤثر باشد.

دیدگاه قرآن در اخلاق ارزیابی

به نظر می‌رسد قرآن کریم از دو زاویه به مسئله ارزیابی پرداخته باشد؛ یعنی از دو مسیر می‌توان به آن نگریست و دیدگاه قرآن را به دست آورد: یکی از دریچه آیات خاصی مانند آیات نهی از بَخْس. دیگری در آیات عام، یعنی آیات بیانگر اصول اخلاقی.

اول: آیات نهی‌کننده از بَخْس در اشیا

آیاتی در قرآن کریم وجود دارد که بر نفی تطفیف، ضرورت رعایت حقوق افراد در خرید و فروش و به خصوص کامل بودن پیمانانه و درست بودن ترازو تأکید دارد؛ برخی از این آیات به ترتیب نزول عبارتند از:

۱. در سی و نهمین سوره قرآن به ترتیب نزول، به‌عنوان دستورالعمل حضرت شعیب به مردمش فرمود:

«وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ؛ (اعراف / ۸۵) و به سوی مدین، برادرشان شعیب را [فرستادیم]؛ گفت: «ای قوم من! خدا را بپرستید، که جز او معبودی ندارید. دلیل روشنی از طرف پروردگارتان برای شما آمده است؛ بنابراین، حق پیمانانه و وزن را ادا کنید. و از اموال مردم چیزی نکاهید. و در روی زمین، بعد از آنکه [در پرتو ایمان و دعوت انبیا] اصلاح شده است، فساد نکنید. این برای شما بهتر است اگر با ایمان هستید».

۲. سپس در چهل و هفتمین سوره با تأکید بر سفارش شعیب فرمود: «كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ إِنِّي كُنْتُ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا... أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ؛ (شعراء / ۱۸۳ - ۱۷۶) اصحاب ایکه [= شهری نزدیک مدین] رسولان [خدا] را تکذیب کردند، هنگامی که شعیب به آنها گفت: «ایا تقوا پیشه نمی‌کنید؟! مسلما من برای شما پیامبری امین هستم. پس تقوای الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمایید. حق پیمانانه را ادا کنید [و کم‌فروشی نکنید]، و دیگران را به خسارت نیفکنید. و با ترازوی صحیح وزن کنید. و حق مردم را کم نگذارید، و در زمین تلاش برای فساد نکنید».

۳. در پنجاهمین سوره به‌عنوان یکی از مصادیق حکمت ربوبی فرمود: «وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَ زِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا؛ (اسراء / ۳۵) و هنگامی که پیمانانه می‌کنید، حق پیمانانه را ادا

نمایید، و با ترازوی درست وزن کنید. این برای شما بهتر، و عاقبتش نیکوتر است».

۴. در نهایت در پنجاه و دومین سوره با بازگویی داستان شعیب فرمود: «وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْتَفِسُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ؛ (هود / ۸۵ - ۸۴) و بسوی «مدین» برادرشان شعیب را [فرستادیم]؛ گفت: «ای قوم من! خدا را پرستش کنید، که جز او، معبود دیگری برای شما نیست. پیمان‌ه و وزن را کم نکنید [و دست به کم‌فروشی نزنید]. من [هم اکنون] شما را در نعمت می‌بینم؛ [ولی] از عذاب روز فراگیر، بر شما بیمناکم. و ای قوم من! پیمان‌ه و وزن را با عدالت، تمام دهید. و بر اشیا [و اجناس] مردم، عیب نگذارید؛ و از حق آنان نگاهید. و در زمین به فساد نکوشید».

ملاحظات تفسیری آیات

در آیه نخست در کنار امر به عبادت خدا که با تعبیر «يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ» آمده است، به کامل بودن پیمان‌ه و وزن سفارش شده است: «فَأَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ». سپس به دو دستورالعمل دیگر نیز اشارت می‌شود و می‌فرماید: «وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَقْسِدُوا فِي الْأَرْضِ». نهی از بخش و قرین شدن آن با نهی از فساد حکایت از آن دارد که تطفیف و بخش در اشیا موجب فساد در جامعه خواهد شد. در آیه دوم، ایفای کیل هم‌سنگ تقوا و اطاعت معرفی شده است: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا... وَأَوْفُوا الْمِكْيَالَ». پس از آن با تأکید دوباره فرموده است: «وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ». تعبیر به «مُخْسِرِينَ» بعد از امر «أَوْفُوا» دو نکته را دربر دارد؛ اول اینکه از باب افعال و بیانگر زیان رساندن به دیگری است. دوم حکایت از کلیت این موضوع است؛ بدین معنا که اِخْصَار یک مفهوم عام است که تطفیف مصداقی از آن می‌باشد. در همین آیه دوباره فرمود: «زِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ» و در پی آن فرمود: «لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ» در اینجا نیز تعبیر «لَا تَبْخَسُوا» به‌عنوان قانون کلی است که نقص در موزون به‌عنوان مصداقی از آن به‌شمار می‌رود. تعبیر «لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» نیز برای هر ایفای کیل و توزین بیان شده است. تنها تفاوتی که آیه دوم نسبت به آیه اول دارد، این است که در آن «لَا تَعْتُوا» آمده و در حقیقت مبالغه در فساد است تا بیان کند فساد و افساد، سیاست اصلی آن قوم سرکش بوده است.

در آیه سوم با امر به ایفای کیل و وزن با ترازوی درست فرمود: «أَوْفُوا الْمِكْيَالَ إِذَا كَلَّمْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ». در اینجا با گوشزد نمودن بهتر و نیکوتر بودن رعایت حقوق مردم، اهمیت موضوع را یادآور شده و فرموده است: «ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا». البته خیریت و احسنیت که افعال تفضیل است، به‌معنای درست بودن عدم رعایت حقوق نیست تا این خوب و آن خوب‌تر باشد؛ بلکه به‌معنای انحصار خیر در

رعایت حقوق است؛ چنان‌که درباره روزه نیز فرمود: «وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ.» (بقره / ۱۸۴) معنای این جمله آن نیست که روزه نگرفتن خوب است و روزه گرفتن خوب‌تر است. به هر صورت به‌عنوان یک سیاست کلی به این مسئله اشاره می‌کند.

در آیه چهارم نیز مانند آیه دوم بعد از امر به عبادت پروردگار، به رعایت حقوق افراد در ایفای کیل و وزن با همان تکرار و تأکیدها سفارش می‌کند. با دو تفاوت؛ یکی اینکه به‌جای کیل از واژه مکیال و به‌جای مستقیم، کلمه قسط به کار برده است. دوم اینکه یک بار با فعل نهی و تعبیر «لَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ» و بار دوم با صیغه امر «أَوْفُوا الْمِكْيَالَ» سخن گفته است، که البته می‌تواند تکرار نباشد؛ زیرا در دفعه اول به اجمال و بار دیگر به تفصیل آن پرداخته است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۰ / ۳۶۲) چنان‌که بار اول نهی از تنقیص است و بار دوم امر به ایفا. البته بین قسط و عدل و مستقیم در اینجا تفاوتی نیست؛ زیرا قسط در اصل به‌معنای رساندن چیزی به مورد و محل و دادن حق به صاحب آن می‌باشد. عدل نیز در اصل به‌معنای میانه افراط و تفریط است؛ به‌گونه‌ای که کم و زیادی در آن نباشد. (مصطفوی، ۱۳۶۰: واژه عدل و قسط)

قسطاس به‌معنای عدل موازین و درست‌ترین ترازو است (این منظور، بی‌تا: واژه قسطس) و هر کدام از این سه مفهوم بیانگر یک چیز است. اگر قسطاس به مستقیم توصیف شده، به این معناست که باید اقتضای دوام داشته باشد، نه اینکه همواره به‌صورت عمدی یا سهوی خراب باشد و یکی‌دوبار درست شود.

قرآن در چند آیه دیگر نیز به این مسئله پرداخته است. از جمله در پنجاه و پنجمین سوره نازل شده می‌فرماید: «وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ.» (انعام / ۱۵۲) این سخن نمادی از صراط مستقیم الهی قلمداد می‌شود. یا اینکه می‌فرماید: «وَبَلِّغْ لِلْمُطَفِّفِينَ الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ وَإِذَا كَالُواهُمْ أَوْ زَوَّاهُمْ يُخْسِرُونَ.» (مطففین / ۳ - ۱) این شدت در برخورد با متجاوزان به حقوق مردم - در هشتاد و ششمین سوره که اولین سوره نازل شده در مدینه است - نکوهشی تمام‌عیار برای کسانی است که موقع خرید، تمام‌گیر و به‌هنگام فروش کم‌بده هستند. بالأخره در نود و هفتمین سوره باز با تأکید بر رعایت قسط در وزن می‌فرماید: «أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ.» (رحمان / ۹ - ۸) به‌خوبی ملاحظه می‌شود که سیر مبارزه با این پدیده شوم اقتصادی و اجتماعی در اسلام، با داستان شعیب شروع شد، پس از آن به‌عنوان نماد صراط الهی مطرح گشت و سپس با نفرین بر متجاوزان شدت عمل نشان داده شد. در پایان به‌عنوان هماهنگی تشریع با تکوین و با قرار دادن این موضوع تشریحی در خلال مباحث مربوط به تکوین فرمود: «الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ.» (رحمان / ۱۰ - ۵)

با حساب بودن خورشید، ماه، ستاره، گیاه و آسمان در کنار میزان اول (که شامل همه قوانین تکوینی و دستورات تشریحی می‌شود) و قرین نمودن آن با میزان در امور اجتماعی توأم با قسط و عدالت، بیانگر حساب و کتاب داشتن همه امور است.

۱. تأکید بر رعایت حقوق افراد

از ظاهر آیات مربوط به شعیب پیامبر علیه السلام چنین برمی‌آید که قوم وی (ساکنان شهر مدین) دچار آسیب‌های اجتماعی و از جمله فساد در خرید و فروش و معاملات بودند. باید توجه داشت که کم‌فروشی و کم‌گذاری در وزن و مقدار، یک امر جزئی مرسوم نبوده است؛ چراکه از تعلیل قرآن می‌توان استنتاج کرد که به حدی شایع بوده که مصداقی از فساد و افساد به‌شمار می‌رفته است. زیرا در انتهای آیه اول می‌فرماید: «وَ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ» و در انتهای آیه سوم و چهارم می‌فرماید: «وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ». واژه «عشی و عثو» به‌معنای شدت در فساد است. (ابن‌منظور، بی‌تا: واژه عثو) از این‌رو نهی در آن نیز شدیدتر از «لا تفسدوا» می‌باشد.

رواج چنین فسادی در میان قوم شعیب به موقعیت جغرافیایی و گستره رسالت شعیب برمی‌گردد؛ زیرا چنان‌که در قرآن آمده است، آنها در سرزمین ایکه و مدین زندگی می‌کردند. درباره اینکه ایکه و مدین یک شهر است با دو نام، یا ایکه نام قبیله است و مدین نام شهر دیدگاه‌ها مختلف است. برخی از جغرافی‌دانان گذشته، آن را شهری جدای از مدین برشمرده‌اند. (جمیری، ۱۹۸۰: ۱ / ۷۱) برخی از مفسران نیز همین دیدگاه را دارند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۵ / ۳۳۳) و لیکن حموی می‌نویسد اصحاب ایکه در شهر مدین در همسایگی تبوک زندگی می‌کردند. (حموی، ۱۳۹۹: ۱ / ۲۹۱) شهر مدین در مشرق خلیج عقبه در ساحل دریای سرخ و در غرب تبوک قرار داشته است و امروز «مُعان» نامیده می‌شود و در گذشته مسیر تجاری مکه به شام از راه فلسطین به‌شمار می‌رفته است. ساکنان مدین با مردم مصر، لبنان و فلسطین روابط تجاری داشته‌اند. (قزوینی، ۱۳۷۳: ۳۱۸)

از آنجا که قافله‌ها در میان راه، نیازهای زیادی پیدا می‌کنند و مردم شهرهایی که در مسیر قرار دارند، از این نیازها بیشترین سوء استفاده را می‌کنند، اجناس آنها را به قیمت پایین می‌خرند و اجناس خود را به قیمت گران به آنها می‌فروشند؛ به‌ویژه اگر معامله پایاپای باشد. گاهی بر اجناسی که قصد خرید آن را دارند، هزار عیب می‌گیرند؛ ولی از جنسی که قصد فروش آن را دارند، صدگونه تعریف می‌کنند، جنس خود را دقیقاً می‌سجند و گاه کم‌فروشی می‌کنند؛ لیکن جنس دیگران را با بی‌اعتنایی وزن کرده، گاهی بیشتر از حشاشان برمی‌دارند و چون طرف مقابل به هر حال نیازمند است؛ ناچار است به تمام این مسائل تن در دهد. افزون بر اینها، برخی از افراد ضعیف و کم‌درآمد خود منطقه نیز گاهی مجبورند جنس خود را

با سرمایه‌داران بی‌مروت معامله کنند که سرنوشتی بهتر از کاروان‌ها ندارند. از سوی دیگر، کم‌فروشی هم روش‌های مختلفی دارد: گاهی ترازو و پیمانانه درست است؛ ولی حق آن ادا نمی‌شود و گاه ترازو خراب و پیمانانه نادرست است. در حقیقت تطقیف در معامله، منبع درآمدهای کلان برای این‌گونه افراد به حساب می‌آید. در آیات فوق به همه اینها اشاره شده است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۵ / ۳۳۴)

شعیب مانند دیگر پیامبران پس از دعوت به تقوا و اطاعت از دستورهای الهی، در بخش دوم از تعلیمات خود بر انحرافات اخلاقی و اجتماعی، نابسامانی‌های اقتصادی، استثمار و حق‌کشی در آن محیط تمرکز نمود. برخی از مفسران می‌نویسند: شعیب در ابتدای تبلیغ و مبارزات خود به اصلاح داخلی و پس از آن به اصلاح خارج از محیط اقدام کرد. از این‌رو به مبارزه با کم‌فروشی مبادرت نمود. (زحیلی، ۱۴۱۸: ۸ / ۲۹۴) اینان نیز در دو بعد فکری و عملی با شعیب مخالفت می‌کردند؛ گاهی می‌گفتند: «يَا شُعَيْبُ أَصْلَاتِكَ تَأْمُرُكَ أَنْ تَتْرَكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ.» (هود / ۸۷) اینان حاضر نبودند بت‌پرستی و کم‌فروشی را رها و به سفارش‌های شعیب عمل کنند و گاهی نیز همانند افرادی که دچار کری هستند، می‌گفتند: «يَا شُعَيْبُ مَا تَفْقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَا رَهْطُكَ لَرَجْمَانِكَ وَ مَا أَنتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ.» (هود / ۹۱)

۲. نفی انحصار از پیمانانه و وزن

در اینکه آیات پیش‌گفته از پیمانانه و وزن سخن گفته‌اند، بحثی نیست. سخن در این است که این تعابیر بیانگر انحصار به مکیل و موزون دارد یا قابل تسری به امور دیگر است. وانگهی آیا منظور تنها کم‌گذاردن و کم‌دادن است یا ارزش‌گذاری کم را هم دربر می‌گیرد، و بالأخره اینکه تنها معاملات مادی را دربر می‌گیرد یا همه حقوق انسانی - اعم از مادی و معنوی - را شامل می‌شود؟

یک. الغای خصوصیت از مکیل و موزون

شکی نیست که نام بردن از کالاهای موزون و مکیل از باب ذکر نمونه بارز است؛ زیرا بدون تردید کم‌فروشی در معدود (عددی) و مذروع (متری) و مساحت نیز حرام است. در اشیای اعتباری مثل سکه، اسکناس و اوراق بهادار نیز کم‌دهی و کم‌فروشی مذموم و حرام است. بسا تصریح به مکیل و موزون به این دلیل باشد که این دو نوع متعلق ربا هستند و ربا در دیگر انواع نیست؛ اما نفی ربا به معنای جواز در تحویل کمتر از حد معین نمی‌باشد. به عبارت دیگر، اگر در میبعی مانند معدود (شمارشی) مجاز باشد که ده عدد تخم مرغ را به پانزده عدد بفروشد، هنگام تحویل باید طرفین همان عدد معین را بدهند و حق ندارند در ثمن یا مضمن کم بگذارند. از این‌رو شیخ طوسی، فقیه و مفسر بزرگ اسلام، در تفسیر این آیه می‌نویسد: شعیب قومش را از کم‌گذاردن حقوق مردم در مکیل، موزون و غیر این دو منع کرد. (طوسی، بی‌تا: ۴ / ۴۶۲)

طبرسی نیز می‌نویسد: «أَوْفُوا الْكَيْلَ» یعنی پیمانانه را به‌طور کامل بدهید و ایفا در وزن و ذرع و عدد نیز ملحق به کیل است. (طبرسی، ۱۴۰۶: ۷ / ۳۱۷) ابوالفتح رازی و ملافتح‌الله کاشانی نیز قائل به تعمیم هستند و می‌نویسند: تعبیر به اشیا نمود تا مفید تعمیم باشد بر اینکه آن مردمان در همه کالاها اعم از ارزشمند و بی‌ارزش، خرد و کلان بخش می‌کردند. (رازی، ۱۴۲۰: ۲۰ / ۱۸۳)

دو. انطباق بر مصادیق نوپدید

پیمانانه و ترازو مانند بسیاری از موارد دیگر از جمله سلاح، چراغ، مرکب و نوشت‌افزار دو مفهوم قابلیت توسعه و انطباق بر مصادیق نوین در هر زمان را دارند. روزگاری ترازوی دوکفه با بندهای سه‌گانه بلند مطرح بود، بعد ترازوی با دو کفه فلزی با ادوات سنجش در قالب وزن‌های دقیق و مشخص ساخته شد و سپس قبان به وجود آمد. بعد از آن باسکول ابداع شد و در ادامه ترازوی عقربه‌ای به بازار آمد. بعد از آن ترازوی دیجیتالی اختراع شد و در آینده ممکن است نوع دیگری ساخته شود که همه اینها وسیله توزین هستند و در همه زمان‌ها و حتی در جهان دیگر که می‌فرماید: «وَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ» (انبیاء / ۴۷) یک حکم دارد. همان‌گونه که در بحث از مرکب سواری، روشنایی، چراغ، سلاح جنگی و نوشت‌افزار نیز همین‌گونه می‌باشد.

سه. جایگاه «لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ»

فقره «لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ» که در آیات سه‌گانه فوق تکرار شده است، از دو زاویه قابل بررسی است؛ نخست به‌لحاظ قرار گرفتن پس از جملات «فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ»، «وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ» و «وَأَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ»؛ دوم از جهت ماده بخش و شیء و تعبیر به «لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ» از جهت اینکه بخش به‌معنای کم‌دادن است یا کم‌دیدن؟

۱. تکرار و تأکید

برخی از مفسران پیشین معتقد بودند تعبیر «لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ» تأکیدی بر «لَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ» و «وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ» و «وَأَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ» است و چیزی جدای از آنها نیست. (طبرسی، ۱۴۰۶: ۵ / ۲۸۳ و ۲۸۵؛ مقاتل، ۱۴۲۳: ۲ / ۴۸)

۲. ذکر عام بعد از خاص

از سخن برخی مفسران چنین برمی‌آید که ذکر «لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ» که مشتمل بر دو کلمه «ناس» و «شیء» است، بعد از امر به ایفای مکیل و موزون، بیانگر آن است که قوم شعیب در معاملات خود، همه

چیز را به مردم کم می‌فروختند و درحقیقت «لَا تَبْخَسُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ» که پیش از آن آمده، بیانگر آن است که مکیال و میزان دو مصداق خاص هستند و بخش در اشیا عام است. (طبرسی، ۱۴۰۶: ۱ / ۴۵۱) برخی از مفسران نیز به این مطلب تصریح کرده و گفته‌اند: جمله «وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ» تعمیم بعد از تخصیص است. (قمی مشهدی، ۱۳۶۶: ۶ / ۲۲۳) نتیجه این دیدگاه، عمومیت در عرصه معاملات است، نه تعمیم در همه امور.

۳. تعمیم و بیان قاعده کلی

برخی از مفسران معتقدند نفس قرار گرفتن فقره «لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ» در پی امر به ایفای کیل و موزون و نهی از نقص در آن، حکایت از نوعی تعمیم در آیه دارد؛ مانند تعمیم مکیل و موزون محسوس به نامحسوس و تعمیم از شعیب به دیگر انبیا و کتب آسمانی و تعمیم عالم صغیر به عالم کبیر. (گنابادی، ۱۴۰۸: ۲ / ۱۹۳) عده‌ای دیگر از مفسران نیز می‌گویند: جایگزینی اشیا نسبت به حقوق، اشاره‌ای به تعمیم است. (شریف لاهیجی، ۱۳۷۳: ۲ / ۶۰)

چهار. کم‌گذاری یا کم‌گذاری؟

بحث دیگر این است که منظور از «لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ» چیست؟ کم‌گذارن یا کم‌گزاردن؟ کم‌گذارن یعنی کم‌دادن به‌هنگام فروش و زیاد گرفتن به‌هنگام خرید. این همان است که افزون بر آیات گفته‌شده، در آیات دیگر به‌شدت نکوهش شده است: «وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ وَإِذَا كَالُواهُمْ أَوْ وَزَنُواهُمْ يَخْسِرُونَ.» (مطففین / ۳ - ۱)

کم‌گزاردن اشارت به حقیقتی دیگر است؛ یعنی گزارش غیرواقعی از ارزش کالا دادن، و به‌هنگام فروش بیشتر از قیمت واقعی و هنگام خرید، کمتر از قیمت حقیقی قیمت‌گذاری کردن.

دربر گرفتن همه حقوق

میبیدی از مفسران پیشین معتقد است تعبیر «لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ» بیانگر آن است که حقوق مردم را کم نگذارید و از این‌رو آن را با لفظ عام بیان کرد تا همه کسانی که به‌نوعی با حقوق مردم سروکار دارند، اعم از اثرشناس، قیافه‌شناس، مسئول توزین، حسابگر، صراف و ... دربر گرفته شود. (میبیدی، ۱۳۶۳: ۷ / ۱۴۸) برخی از مفسران بر این باورند که تعبیر «لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ» مفید معنای عام و شامل است؛ زیرا مکیل و موزون اگر خودش عام باشد، این جمله تأکیدی بر آن است و منظور از مکیل و موزون، مطلق اشیا خواهد بود و شامل اشیا جسمانی و غیرجسمانی می‌باشد؛ ولی اگر مکیل و موزون خاص باشد، این

جمله عام بعد از خاص خواهد بود؛ بدین معنا که مراد از مکیل و موزون همان است که به‌وسیله ابزار مخصوص سنجیده می‌شود، و جمله «لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ» آن را تفصیل داده، شامل هر نوع معاشرت با مردم از اخلاقیات و نفسانیات و زیادی نگرفتن از حق آنان می‌شود.

البته این امکان نیز هست که بگوییم مکیل و موزون عام است و هم شامل معامله با مردم می‌شود و هم معامله با خدا در تمامی امور را دربر می‌گیرد؛ ولی بخش تنها معاملات مردمی را شامل می‌شود. در عین حال، نوع اخیر نیز عمومیت دارد. (گنابادی، ۱۴۰۸: ۲ / ۱۹۳ و ۳۳۵)

برخی از مفسران معاصر نیز معتقدند تعبیر «لَا تَبْخَسُوا» دارای معنای وسیعی است که هرگونه غش، تقلب، تزویر و خدعه در معامله و هرگونه پایمال کردن حق دیگران را شامل می‌شود. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۵ / ۳۳۴) برخی نیز تصریح کرده‌اند که حتی شامل حقوق ادبی و معنوی مردم نیز می‌شود. (زحیلی، ۱۴۱۸: ۱۲ / ۱۲۷؛ ۱۹ / ۲۱۳)

عده‌ای تعبیر «أشياءهم» را شامل همه چیز و اشاره به این می‌دانند که قوم شعیب در امور پنج‌گانه نفس، عقل، دین، مال و عرض تنقیص را روا می‌داشتند. (صادقی تهرانی، ۱۳۶۵: ۱۱ / ۲۱۳) به نظر ایشان منظور از اشیا همه چیز است: امور عقلی، ایمانی، علمی، عرضی، مالی و هر آنچه به انسان تعلق دارد. (همان: ۳۰ / ۲۰۶)

در نظری دیگر، برخی مفسران به تعمیم و تسری از کمی به کیفی قائل شده و گفته‌اند: منظور از بخش در «لَا تَبْخَسُوا» کم کردن است، خواه کمی باشد، مثل کم کردن از چیزی و خواه کیفی باشد مانند عیب گذاردن بر چیزی و ظاهراً معنای دوم مراد است. این مفسر معاصر در تفسیر «لَا تَبْخَسُوا» می‌افزاید: بخش در اشیای مردم این است که هنگام خرید و فروش عیب‌گیری کنند و بگویند: این جنس بدی است و به درد نمی‌خورد. (قرشی، ۱۳۷۷: ۳ / ۴۵۸ و ۴۶۱) یعنی از ارزش آن می‌کاهند.

دیدگاه برگزیده

به نظر می‌رسد دیدگاه فراگیر که همه حقوق را دربر گیرد، مناسب‌تر باشد. ادله‌ای که می‌تواند این نظریه را تأیید کند، عبارتند از:

۱. مفاهیم سه‌گانه بخش، ناس و شیء

در آیات پیش‌گفته این تعبیر وجود داشت: «لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ». این بخش که در حقیقت محور بحث است، به سه واژه «بخس»، «ناس» و «شیء» می‌پردازد که هر کدام به‌تنهایی مفید عموم هستند.

بسیاری از ارباب لغت، بخش را به نقص معنای کرده‌اند. برخی می‌نویسند: «البخس: نقص الشيء علی سبیل الظلم؛ بخش یعنی کم گذاردن چیزی از روی ظلم.» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: واژه بخش) برخی دیگر گفته‌اند: «بخس، الظلم، تبخس أخاك حقه فتنقه، كما ينقص الكيال مكیاله؛ بخش یعنی ظلم؛ کسی نسبت به حق دیگری بخش روا می‌دارد، همان‌گونه که پیمانهدار در پیمانده کم می‌گذارد.» (فراهیدی، بی‌تا: واژه بخش) دیگری نوشته است: «الْبَخْسُ؛ التَّقْصُ، بَخَسَهُ حَقَّهُ يَبْخَسُهُ بَخْسًا إِذَا نَقَصَهُ؛ بخش یعنی نقص؛ هرگاه به کسی کمتر از حقش داده شود، نسبت به وی بخش شده است.» (ابن منظور، بی‌تا: واژه بخش) عده‌ای نیز می‌گویند: «أَنَّ الْأَصْلَ الْوَاحِدَ فِي هَذِهِ الْمَادَّةِ: هُوَ نَقْصَانُ الْحَقِّ لَا مَطْلَقَ النِّقْصِ، وَ أَمَّا الظُّلْمُ وَ الْعَيْبُ: فَمِنْ لَوَازِمِ الْأَصْلِ وَ آثَارِهِ؛ معنای اصلی این واژه نقصان حق است، نه هر نقصی و ظلم و عیب از لوازم و آثار آن است.» اینکه قرآن می‌فرماید: «شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ» (یوسف / ۲۰) منظور این است که قیمت واقعی را که معادل او باشد، ندادند و حقش را وفا نکردند. (مصطفوی، ۱۳۶۰: بخش)

جمع‌بندی معنای بخش این است که در درون این واژه، مفهوم ظلم نهفته است؛ خواه به‌عنوان اصل معنا یا به‌عنوان لازم آن. در حقیقت نکوهش بخش به دلیل ظلم و نقصان حقی است که بر اثر آن رخ می‌دهد. به لحاظ قرآنی نیز با تأمل در آیات می‌توان دریافت که بخش تنها در کم‌گذاردن (کمتر از حق دادن) نیست؛ بلکه کم‌گزاردن (کمتر از حق دیدن) را نیز دربر می‌گیرد. شاهد این مدعا کاربرد این واژه در قرآن است که درباره ثبت و امضای بدهکار می‌فرماید: بدهکار باید به‌درستی به کاتب املا کند و چیزی کم نگذارد: «وَ لِيُمْلِلَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَ لِيَتَّقِيَ اللَّهَ رَبَّهُ وَ لَا يَبْخَسَ مِنْهُ شَيْئًا.» (بقره / ۲۸۲) بخش در این آیه به گونه‌ای است که شامل هر نوع کم‌گذاری و کم‌گزاری می‌شود.

شاهد دیگر و صریح‌تر این مدعا کاربرد این واژه درباره خرید حضرت یوسف علیه السلام است که خداوند فرمود: «وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الظَّالِمِينَ.» (یوسف / ۲۰) معنای آیه این نیست که مشتریان بر قیمتی توافق نمودند و پس از آن کمتر پرداخت کردند؛ بلکه مراد این است که از همان ابتدا قیمت کم بر آن نهادند و ارزش واقعی را در نظر نگرفتند؛ چون به حسب ظاهر رغبتی به وی نداشتند. از این رو برخی از مفسران می‌گویند: بخش یعنی عیب‌گیری و بی‌رغبتی هنگام خرید و بالابردن قیمت و حيله‌گری در کم و زیاد کردن مکیل و موزون. (زحیلی، ۱۴۱۸: ۸ / ۲۹۲)

دومین واژه به‌کاررفته در آیه، کلمه ناس است که در فرهنگ قرآن بیانگر نوعی عمومیت در برابر دیگر واژگان است. از جمله درباره عبادت پرودگار آمده است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ الَّذِي مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ.» (بقره / ۲۱) درباره پیامبر و قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا.» (نساء / ۱۷۴) درباره خوردن نیز فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا

طیباً». (بقره / ۱۶۸) به کاربردن کلمات مؤمنین، مسلمین، اهل کتاب و قوم هر کدام بیانگر عدم عمومیت است. در مقابل آن، کلمه ناس دارای عمومیت است. از اینکه به‌جای صاحبان حق و صاحب کالای مکیل و موزون یعنی بایع و مشتری فرمود «الناس» به‌خوبی معلوم می‌شود که ماجرا از جرگه مکیل و موزون بیرون رفته و به عرصه مطلق کالا، بلکه مطلق حق وارد شده است.

سومین واژه شیء است که این نیز دلالت بر عمومیت دارد؛ چراکه بر همه چیز حتی بر محال و معدوم اطلاق می‌شود. قرآن نیز می‌فرماید: «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (بقره / ۲۳۱) و: «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ» (زمر / ۶۲) و «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً.» (انسان / ۱) در تمام این موارد، کلمه شیء دارای عمومیت است. در آیه مورد بحث نیز تعبیر «شیء» و به‌خصوص تعبیر جمعی «أَشْيَاءَهُمْ» مفید این معناست که متعلق بخش از مکیل، موزون، معدود و مذروع بسی فراتر است و هر چیزی را که با حقوق مردم سروکار دارد، شامل می‌شود.

۲. قرائن پیوسته در آیات

افزون بر تعمیم تعبیه‌شده در واژگان سه‌گانه، قرائن دیگری نیز بر عمومیت وجود دارد؛ از جمله:

یک. نهی از فساد پس از نهی از بخش خود‌گویی نوعی تعلیل است؛ بدین معنا که فقره «وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ» (اعراف / ۸۵) و فقره «وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» (هود / ۸۵) بیان علت برای نفی بخش و ظلم ناشی از آن است و کم و زیاد کردن حقوق مردم در تمامی زمینه‌ها ظلم است و بی‌شک هر نوع ظلمی محکوم است، خواه در مکیل و موزون باشد یا در معدود و مذروع، یا در حکم و حق و یا در قیمت‌گذاری و یا در ارزش‌یابی.

دو. در سوره اعراف پس از ذکر دستورالعمل شعیب به قوم خود، آنان را به ایفای کیل و میزان سفارش کرد و از بخش در اشیا و فساد در زمین نهی فرمود و آن را شرط عملی ایمان به‌شمار آورد. سپس جمله‌ای را بیان نمود که خود بیانگر یک قاعده کلی و اساسی است: «وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ.» (اعراف / ۸۶) این آیه بیانگر آن است که شعیب پیروانش را از خلاف‌کاری و از جمله کم‌گذارن حق مردم بر حذر می‌داشته است و عده‌ای سعی می‌کردند با شیوه‌های مختلف مردم را از پذیرش پند و نصیحت شعیب دور کنند تا بتوانند به مطامع پلید خود که همان فساد اقتصادی و تضییع حقوق دیگران است، برسند. تعبیر «لَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ» بیانگر این است که مفسدان از هر شیوه ممکن سوء استفاده می‌کردند. برخی از مفسران می‌نویسند تعبیر «كُلِّ صِرَاطٍ» در اینجا هر جاده‌ای را خواه ظاهری باشد یا باطنی شامل می‌شود؛ صراط فطرت باشد یا صراط عقل سالم، صراط

شرعی الهی، مسیر مردم برای رفع نیازشان یا هر مسیر دیگری که به ایمان و زندگی انسان منتهی شود. (صادقی تهرانی، ۱۳۶۵: ۱۱ / ۲۱۴)

به نظر می‌رسد قرار گرفتن این قانون کلی و بیان کلیت در نهی از ترساندن مردم و دور کردن آنان از رسیدن به طریق الهی، چنان عمومیتی دارد که همه موانع وصول به حق و از جمله تغییر مسیر حق در قیمت‌گذاری و ارزیابی را دربر می‌گیرد.

۳. قرائن ناپیوسته

مقصود از قرائن ناپیوسته دلیل و مؤیدی است که متصل به آیات مورد بحث نیست؛ بلکه یا آیه‌ای است که در سوره‌های دیگر قرار دارد یا روایاتی در تبیین معنای آیه است.

یک. آیات قرآن

قرآن در ادامه سخن از قسط و عدل در نود و هفتمین سوره نازل شده می‌فرماید: «أَلَا تَتَّقُونَ فِي الْمِيزَانِ وَ أَتَمُوا الْوِزْنَ بِالْقِسْطِ وَ لَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ.» (رحمان / ۹ - ۸) هرچند در فرهنگ قرآن ممکن است معنا و مصداق کیل و مکیال منحصر به وسیله مادی پیمانانه باشد، درباره میزان این‌گونه نیست؛ بلکه به‌نوعی با توسعه مفهومی یا مصداقی روبه‌رو است. چنان که می‌فرماید: «وَ تَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَ إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنا حَاسِبِينَ.» (انبیاء / ۴۷) بی‌تردید منظور از میزان در اینجا ترازوی دنیوی نیست؛ بلکه ترازویی از سنخ عالم آخرت است. همچنین فرمود: «اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَ الْمِيزَانَ وَ مَا يُدْرِكُ لَعْلَ السَّاعَةِ قَرِيبٌ.» (شوری / ۱۷) میزان در این آیه به‌معنای اعم از ترازوی مادی دنیوی است. برخی از مفسران معتقدند منظور از میزان در این آیه عدل است و به این دلیل میزان بر عدل اطلاق می‌شود که وسیله عدالت و انصاف است. (طوسی، ۱۳۶۵: ۹ / ۱۵۵؛ طبرسی، ۱۴۰۶: ۹ / ۴۰) آیه دیگر «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيُقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ.» (حدید / ۲۵) است. برخی از مفسران بر این باورند که میزان در این آیه، نماینده یک خط فکری و عملی است که قضایا، اوضاع، کلمات و مواقف را می‌سجد تا از اختلال و انحراف از خط مستقیم جلوگیری کند و هر انسانی بتواند از خلال آن، نقش خود را نسبت به کسی که حقی بر او دارد یا نسبت به او حقی دارد، ایفا کند. (فضل‌الله، ۱۴۱۹: ۲۲ / ۴۶)

تأویل و بطون برخی از آیات مربوط میزان نیز می‌تواند تأییدی بر این معنا باشد. امام رضا علیه السلام در روایتی در تفسیر آیه «وَ السَّمَاءَ رَفَعَهَا وَ وَضَعَ الْمِيزَانَ» (رحمن / ۷) فرمود: «المیزان امیرالمؤمنین علیه السلام، نصبه لخلقها؛ منظور از میزان امیرالمؤمنین علیه السلام است که خداوند او را برای [امامت] بندگان نصب کرده است.» راوی از

تفسیر آیه «أَلَا تَتَّقُونَ فِي الْمِيزَانِ» (رحمن / ۸) می‌پرسد که حضرت می‌فرماید: «لَا تَعْصُوا الْإِمَامَ؛ یعنی نافرمانی امام را نکنید.» وی در ادامه از آیه «وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ» (رحمن / ۹) می‌پرسد و حضرت در پاسخ وی می‌فرماید: «أَقِيمُوا الْإِمَامَ بِالْعَدْلِ؛ به فرمان امام عادل باشید.» او در نهایت درباره آیه «وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ» (رحمن / ۹) می‌پرسد و امام می‌فرماید: «لَا تَبْخَسُوا الْإِمَامَ حَقَّهُ، وَ لَا تَظْلِمُوهُ؛ (بحرانی، ۱۴۱۵: ۵ / ۲۳۰) حق امام را کم نگذارید و به وی ظلم نکنید.»

باتوجه به آنچه گفته شد، می‌توان گفت کلمه میزان در آیات مربوط به بخش در سوره‌های اعراف و هود، از معیار سنجش درستی، صداقت و حقیقت‌نماینده‌گی می‌کند، نه به عنوان یک وسیله مادی برای توزین شماری از کالای مادی. این واژه در حقیقت مفید مفهومی عام و فراگیر است که همه سنجش‌هایی را که منتهی به حقوق مادی و معنوی می‌شود، دربر می‌گیرد.

دو. روایات

به نظر می‌رسد روایاتی که از قیمت عادلانه سخن گفته‌اند - که در واقع محور اصلی قیمت واقعی است، نه ادای تمام قیمت که البته آن هم مهم است - می‌تواند دلیلی بر مدعا باشد. در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که در نزاع بین شرکا نسبت به بیرون راندن کسی که ساکن منزل پدری خود بود و پدر آن را تا زمان حیات خود برای وی قرار داده بود، فرمود: «أَرَى أَنْ تُقَوِّمَ الدَّارَ بِقِيَمَةِ عَادِلَةٍ...؟» (کلینی، ۱۳۶۵: ۷ / ۳۸) باید منزل را به قیمت عادلانه قیمت‌گذاری کنند.»

بنابر آنچه گفته شد، سراسر عبارت «لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ» دلالت بر عمومیت مسئله دارد و نه تنها فراتر از مکیل و موزون، که فراتر از کالای مادی است و شامل حقوق معنوی است و حتی همه نوع ارزش‌یابی و ارزش‌گذاری را نیز دربر می‌گیرد.

آیات بیانگر اصول اخلاق قرآنی

منظور از اصول اساسی، روح حاکم بر مجموعه‌های اخلاقی در عرصه‌های مختلف است. این اصول به‌منزله ستون فقرات نظام اخلاقی و تربیتی ایفای نقش می‌کنند؛ به‌گونه‌ای که نظام مسائل و مباحث اخلاقی و تربیتی بر آن استوار می‌باشد. مهم‌ترین اصول اخلاقی که از مرور آیات قرآن به دست می‌آید، عبارتند از:

الف) رشد و تعالی علمی و اخلاقی.

ب) قسط و عدل.

ج) پاک‌سازی از آلودگی‌ها.

د) کرامت انسان.

ه) اعتدال و میانه‌روی.

براساس فرهنگ قرآن، این امور پنج‌گانه باید در همه مباحث اخلاقی و در تمامی عرصه‌ها مدنظر باشند؛ خواه در صحنه قضاوت باشد یا حکومت؛ در امور مدیریتی باشد یا برنامه‌ریزی؛ در حوزه آموزش باشد یا پژوهش؛ در زمینه طبابت باشد یا فنون دیگر؛ در زمینه داوری باشد یا در مجال ارزیابی.

یک. رشد و تعالی علمی و اخلاقی

قرآن کریم از دو زاویه سلبی و ایجابی به این مؤلفه پرداخته است. در بعد سلبی با نفی شیوه فرعون می‌فرماید: «وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ» (هود / ۹۷) از اینکه خداوند فرعون را در ادعای رشید بودن کارش تکذیب می‌کند، معلوم می‌شود مراد از امر فرعون اعم از قول، فعل و روش اوست؛ چراکه در جای دیگر فرمود: «قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ» (مؤمن / ۲۹) (طباطبایی ۱۴۱۷: ۱۰ / ۳۸۱)

همچنین در بعد ایجابی از زبان ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: «رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ» (بقره / ۱۲۹) همین تعبیر در جای دیگر قرآن درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز آمده است که فرمود: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (جمعه / ۲) براساس این دو آیه، هدف بعثت انبیا در سه امر خلاصه می‌شود: ۱. تلاوت آیات خدا بر مردم، ۲. تعلیم کتاب (امور تشریح) و حکمت (امور زندگی)، ۳. تزکیه اخلاقی مردم.

دو. قسط و عدل

برخی از لغت‌شناسان معتقدند واژه عدالت و معادله، اقتضای معنای مساوات را دارد. دو واژه قسط و عدل به‌گونه‌ای هستند که اگر با هم باشند، مترادف و به یک معنا هستند و اگر از هم جدا شوند، دو معنا خواهند داشت که در این صورت عدل به معنای تعیین سهم براساس عدالت و همچنین قسط به معنای پرداخت آن حق و نصیب معین شده می‌باشد. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: واژه عدل)

قرآن کریم بر عدل و اجرای آن بسیار تأکید دارد و می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» (نحل / ۹۰) علامه طباطبایی در این زمینه می‌نویسد: حقیقت عدل برپایی مساوات و موازنه بین امور است؛ بدین معنا که سهم شایسته هر کسی داده شود تا هر دو طرف در جایگاه خود قرار گیرند. وی سپس می‌افزاید عدالت میان مردم به این است که هر کس به جایگاه شایسته خود که عقل، شرع یا عرف برای وی تعیین کرده است، برسد؛ نیکوکار به پاداش کار نیکوی خود و تبهکار به کیفر تبهکاری خویش برسد، حق مظلوم از ظالم گرفته و به او داده شود و در اجرای قانون، بغض و کینه حکم‌فرما نباشد و استثنایی هم در بین نباشد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۲ / ۳۳۱)

قرآن کریم در خصوص عدالت، دو گام بزرگتر نیز برمی‌دارد: نخست اینکه مأموریت پیامبر اسلام را

اجرای عدالت بین مردم می‌داند: «وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ» (شوری / ۱۵) دوم اینکه رسالت همه انبیا را ساختن جامعه‌ای می‌داند که افراد آن جامعه خود مجری عدالت باشند: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ». (حدید / ۲۶)

قرآن کریم افزون بر تأکید بر عدالت، اعتدال و میانه‌روی را نیز یک قاعده کلی معرفی کرده و در قالب‌های مختلف به بیان این حقیقت پرداخته است.

در زمینه امور مالی، در یک‌جا ضمن مسلم گرفتن انفاق، به کیفیت اعتدالی آن اشارت کرده، می‌فرماید: «وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا» (فرقان / ۶۷) این آیه با مسلم انگاشتن انفاق از سوی عبدالرحمن یادآور می‌شود که اینان هنگام انفاق، نه ولخرجی می‌کنند و نه تنگ می‌گیرند و میان دو روش افراط و تفریط، حد وسط را برمی‌گزینند. علامه در تفسیر این آیه می‌نویسند:

انفاق یعنی بذل مال و مصرف کردن آن در رفع حوائج خود و دیگران. اسراف یعنی برون‌روی از حد، در سمت زیادی. و قتر یعنی کم‌گذاری در انفاق. قوام نیز که بین این دو می‌باشد، به‌معنای رعایت حد اعتدال است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۵ / ۲۴۱)

برخی دیگر نیز در تفسیر آیه می‌نویسند هر اسراف‌کاری سبب محرومیت انسان‌های بیگناه خواهد بود؛ ضمن آنکه روح اسراف معمولاً با خودخواهی و خودپسندی و بیگانگی از خلق خدا توأم است. از دیگر سو، بخل و سخت‌گیری و خسیس بودن نیز به همین اندازه زشت و ناپسند و نکوهیده است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۵ / ۱۵۵) در آیه «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا» (اسراء / ۲۹) نیز دستور می‌دهد که انسان نباید دستش را همچو زنجیر بر گردن بگذارد؛ کنایه از اینکه دست خود را چنان محکم ببندد که هیچ چیز از کف آن نریزد. همچنین سفارش می‌کند که بسیار گشاده‌دستی نکن؛ کنایه از اینکه طوری نباشد که هیچ چیز در دست تو باقی نماند؛ چراکه موجب ملامت و حسرت می‌شود؛ یعنی انسان باید توازن بین بخل و ولخرجی را رعایت کند.

در زمینه رفتار و گفتار می‌فرماید: «وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ» (لقمان / ۱۹) مفاد آیه، میانه‌روی در راه رفتن و سخن گفتن است. حتی درباره نماز فرمود: «وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا» (اسراء / ۱۱۰) این آیه ناظر به حد اعتدال و نفی افراط و تفریط در صدا به هنگام خواندن نماز است. می‌فرماید نه بیش از حد بلند بخوان و فریاد بزن و نه بیش از حد، آهسته که تنها حرکت لب‌ها مشخص شود و صدایی به گوش نرسد. در تفسیر حد اعتدال آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: «الْمَخَافَةُ مَا دُونَ سَمْعِكَ وَالْجَهْرُ أَنْ تَرْفَعَ صَوْتَكَ شَدِيدًا» (کلینی، ۱۳۶۵: ۳ / ۳۱۵) مخافته یعنی اینکه خودت نیز نشنوی و جهر یعنی اینکه صدایت را خیلی بلند کنی».

برخی از مفسران معتقدند جهر و إخفات دو وصف متضایف هستند که بر صوت عارض می‌شوند و بین این دو امر، خصلت سومی بروز می‌کند؛ زیرا جهر مبالغه در بلندی صدا است و إخفات مبالغه در پایین بودن آن و میانه این دو اعتدال است. تعبیر به «سبیل» در انتهای آیه یعنی آنکه به‌عنوان سنت همیشگی برای امت قرار گیرد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۳ / ۲۲۶؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۲ / ۳۲۹) از مجموع این آیات و با الغای خصوصیت این نتیجه به دست می‌آید که اعتدال یک اصل مقبول است و مورد سفارش قرآن می‌باشد؛ ازجمله متعلق‌های این اعتدال، ارزیابی تلاش انسان‌ها است.

سه. پاک‌سازی از آلودگی‌ها

یکی دیگر از اصول اساسی اخلاق قرآنی، پیراستگی از هر نوع آلودگی اخلاقی است. همان‌طور قرآن خود می‌فرماید: «... يَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ». (نحل / ۹۰) واژه فحشا از ریشه «فحش» به‌معنای هر سخن و کار زشتی است که قبح آن زیاد باشد. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: واژه فحش) منکر نیز در لغت به‌معنای ناشناخته است. (فیومی، ۱۴۱۴: واژه نکر) بغی در اصل به‌معنای خواستن است و وقتی با «علی» به‌کار رود؛ به‌معنای ظلم خواهد بود. (همان: واژه بغی) برخی دیگر معتقدند بغی به‌معنای میل به تجاوز از حد میانه. و خود بر دو قسم است: یکی پسندیده مثل عبور از عدل و ورود به دایره احسان و دیگری نکوهیده، مثل عبور از حق و ورود به جرگه ظلم. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: واژه بغی) آیه فوق که ادامه امر خداوند به عدل و احسان است، در حقیقت پس از آن اصول مثبت، به سه اصل منفی و منهی اشارت می‌کند. عده‌ای از مفسران عقیده دارند که منظور از فحشا مطلق تجاوز از حد است و مراد از منکر نیز هر چیزی است که عرف منکر آن است و نمی‌پسندد. و بغی یعنی تجاوز از حقوق مردم به‌صورت علنی یا از راه خدعه و فریب‌کاری. (مدرسی، ۱۴۱۹: ۶ / ۱۱۷)

چهار. کرامت انسان

انسان موجودی است که در دستگاه آفرینش الهی جایگاه ویژه‌ای دارد و خداوند مقام «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْوُجُوهِ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَي كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» (اسراء / ۷۰) را برای او ترسیم می‌کند. در این آیه چهار ویژگی برای انسان مقرر شده است که اجمالاً نشان از کرامت ذاتی وی دارد: ۱. تکریم، ۲. تسخیر بر و بحر، ۳. روزی پاک‌ها، ۴. تفضیل بر بسیاری از مخلوقات. تفضیل بر خلاف تکریم، یک امر تضایفی و دوسویه است. در تفسیر این آیه می‌نویسند: از میان همه موجودات، انسان مجهز به عقل است و در صفات، احوال و اعمال بر دیگر موجودات برتری دارد. این برتری در نطق، خط، خوردن، آشامیدن، پوشیدن، مسکن، ازدواج، نظم و تدبیر و به‌کارگیری دیگر

موجودات تجلی یافته است. این انسان در تمامی اشکال حیات متکاملی خود، همواره به‌سوی اهداف دوردست به پیش می‌رود. (طباطبایی، ۱۳۱۷: ۱ / ۱۵۷) برخی دیگر از مفسران می‌نویسند: این تهنیتی بزرگ و شرافتی تمام و کرامتی عظیم است که خداوند به انسان داده است؛ چراکه از ابتدای آفرینش وی، او را از روی لطف مخاطب خود قرار داد و با او عهد و پیمان دوستی بست. چون در دنیا آمد، او را صورت نیکو و شکل زیبا داد و به دانش، عقل، نطق، فهم و فرهنگ آراسته نمود. در ظاهر توفیق مجاهدت و در باطن تحقیق مشاهدت و معرفت عطا کرد. در رحمت و کرامت خود بر وی گشود و او را بر بساط مناجات گذاشت. (میبدی، ۱۳۶۳: ۵ / ۵۹۹ - ۵۹۸)

اصول اخلاقی و موضوع ارزیابی

براساس اصل نخست، ارزیابی‌ها باید بر مبنای رشد و تعالی افراد باشد؛ یعنی باید به‌گونه‌ای باشد که هم ارزیاب و هم ارزیابی‌شونده به‌سوی سعادت ره‌نمون شوند. این در صورتی است که ارزش‌های الهی در ارزیابی حاکم باشد، نه چیز دیگر. اگر کشف حقیقت، آن‌هم بر اساس معیارهای خدایی مدنظر ارزیاب باشد، نه حب و بغض‌ها، ارزیابی‌شونده می‌تواند بر نقاط ضعف خود و آثارش پی ببرد و درصدد برطرف کردن آن برآید.

به صرف ادعا نمی‌توان به این حقیقت رسید؛ چراکه فرعون و فرعونیان نیز چنین ادعایی داشتند: «وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ.» (مؤمن / ۲۹) ولی خداوند این ادعا را رد کرد و در پاسخ فرمود: «وَمَا أَمْرٌ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ.» (هود / ۹۷) در مقابل، سیاست کلی موسی رهایی امت از ظلمت و رسیدن به نور بود: «أَنْ أَخْرِجَ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (ابراهیم / ۵) و هدف آموزشی وی رسیدن به رشد بود: «قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَيَّ أَنْ تَعْلَمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا.» (کهف / ۶۶)

اگر سیاست‌های فرعون کنار زده شود و به‌جای آن سیاست‌های موسوی اعمال گردد، این به کشف حقیقت خواهد انجامید. در این عرصه، ارزیاب باید از خدا استعانت بجوید، (اعراف / ۱۲۸) به خدا ایمان داشته باشد و بر او توکل کند (یونس / ۸۴) و از روبه‌رو شدن با هر سختی و مشکلی هراس نداشته باشد. (طه / ۷۷) براساس اصل دوم، اخلاق ارزیابی به حکم کریمه «وَأَمْرٌ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ» (شوری / ۱۵) و «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» (نحل / ۹۰) اقتضا می‌کند که ارزیاب به‌دنبال ایفای حق افراد باشد. اگر آن‌گونه که پیش از این یادآور شدیم، اجرای عدالت این باشد که هرکس به جایگاه شایسته خود که عقل، شرع یا عرف برای وی تعیین کرده است، برسد - نیکوکار به پاداش کار نیکوی خود و تبهکار و متقلب به کیفر تبهکاری و تزویر خویش - ارزیاب باید در دو جنبه علمی و عملی تلاش جدی داشته باشد. در بعد علمی، موارد حق را بشناسد کارشناس و آگاه به امور باشد و در بعد عملی در

اجرای قانون بغض و کینه بر او حکم فرما نباشد، استثنا در بین نباشد، جایگاه سیاسی و اجتماعی بستگان ارزیابی‌شونده تأثیری مثبت یا منفی نداشته باشد و رابطه جای ضابطه را نگیرد. اگر چنین شد، می‌توان امید داشت که ارزیابی درست صورت گیرد.

بر پایه اصل سوم، ارزیاب باید توجه داشته باشد که مهم‌تر از انجام ارزیابی، پیراستگی از هر نوع آلودگی اخلاقی است؛ چراکه قرآن فرمود: «... يَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَابْتِغَى» (نحل / ۹۰) ارزیاب اخلاقی باید توجه داشته باشد که نتیجه ارزیابی وی اگر به ناحق باشد ولی اتفاقاً درست از آب درآمده باشد خطا است. چراکه ارزیابی خود نوعی قضاوت است و مشمول این کلام نورانی امام صادق علیه السلام می‌شود که فرمود: «الْقَضَاءُ أَرْبَعَةٌ ثَلَاثَةٌ فِي النَّارِ وَوَاحِدٌ فِي الْجَنَّةِ رَجُلٌ قَضَى بَجُورٍ وَهُوَ يَعْلَمُ فَهُوَ فِي النَّارِ وَرَجُلٌ قَضَى بَجُورٍ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ فَهُوَ فِي النَّارِ وَرَجُلٌ قَضَى بِالْحَقِّ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ فَهُوَ فِي الْجَنَّةِ» (کلینی، ۱۳۶۵: ۷ / ۴۰۷) قضاوت چهار گروه‌اند که سه در آتش و یک گروه در بهشت خواهند بود: کسی که آگاهانه حکم به ظلم بکند، در دوزخ است، کسی که ناآگاهانه حکم به جور بکند، در آتش است، کسی که ناآگاهانه حکم به حق بکند، در آتش است. [تنها] کسی که آگاهانه حکم به حق بکند، در بهشت است».

به نظر می‌رسد اخلاق ارزیابی حکم می‌کند که ارزیاب حتی نباید به عبور از حد میانه، هرچند پسندیده و عبور از عدل و ورود به دایره احسان بیندیشد؛ چراکه احسان در اینجا هرچند سود فردی برای فرد ارزیابی‌شونده دارد، به دلیل اهمیت و ضرر عمومی و به خصوص وجهه علمی کشور باید مصلحت جامعه را در نظر داشته باشد.

براساس اصل چهارم، اخلاق ارزیابی، توجه ارزیاب را به این نکته جلب می‌کند که مورد ارزیابی وی، یک موجود بی‌جان یا جاندار بی‌ارزش نیست؛ بلکه موجودی تکریم‌شده در دایره هستی است، حتی اگر آثار علمی وی را ارزیابی می‌کند، به حیات صاحب آن بازگشت می‌کند و باید بداند که طرف محاسبه وی مصداقی از وجود ذی‌جودی و سرآمد همه مخلوقات است؛ موجودی مزین به زیور دانش، عقل، نطق، فهم و فرهنگ.

گستره اخلاق ارزیابی

شکی نیست که مسئله قیمت‌گذاری و ارزش‌گذاری در فرهنگ اسلامی منحصر به چند قطعه زمین، باغ، ساختمان، مرکب، خوراک، پوشاک و ... نمی‌شود؛ بلکه فراتر از آن می‌باشد؛ چون این امور تنها می‌تواند نیازمندی‌های جسمی و مادی انسان را برطرف کند. با توجه به ابعاد روحی، روانی، علمی و فرهنگی انسان، امور دیگری نیز وجود دارد که مورد نیاز انسان است. از سوی دیگر، برخی از امور، حاصل تلاش اعضا و

جوراح انسانی است و برخی از امور، حاصل تلاش فکر انسان و اندیشه او است. برای نمونه، هرچند بنای خانه، ساختمان و مانند آن حاصل فعالیت دست و بدن انسان است، طرح و نقشه آن محصول فکر طراح و مهندس آن است. از زوایه سوم، برخی از امور تنها برای پرداخت مستقیم دستمزد به افراد ارزش‌گذاری می‌شود؛ لیکن برخی از امور، زیربنای پرداخت و از همه بالاتر برای ارتقای رتبه علمی یا ترفیع افراد صورت می‌گیرد. بی‌شک همه این امور باید با توجه به معیارها و ملاک‌های منحصر به فرد خود مورد ارزیابی قرار گیرد و نسبت به آن داوری شود و در همه موارد باید حقوق آن رعایت بشود.

برخی از موارد ارزیابی‌های قسم اخیر عبارتند از:

۱. فعالیت‌های پژوهشی و آموزشی

- الف) ارزیابی مقالات علمی اعم از تخصصی، پژوهشی، ملی، بین‌المللی و ...
- ب) ارزیابی کتاب اعم از کتاب‌های عمومی، درسی، علمی و فنی.
- ج) ارزیابی طرح‌های آموزشی و پژوهشی.
- د) داوری رساله‌های علمی.
- ه) ارزیابی نظریه‌های علمی.
- و) ارزیابی جزوات درسی.
- ز) ارزیابی روش تدریس و اخلاق درسی.
- ح) تصحیح اوراق امتحانی به‌خصوص امتحان تشریحی.
- ط) مصاحبه برای گزینش و ارتقا.

۲. فعالیت‌های فرهنگی و هنری

- الف) ارزیابی فعالیت‌های اخلاقی و تربیتی.
- ب) داوری مسابقات در زمینه‌های قرآنی، ورزشی، علمی و ...
- ج) قیمت‌گذاری تابلوهای هنری.
- د) نمره انشا، خط، نقاشی و هنر به‌طور مطلق.
- ه) ارزیابی فیلم، سریال، تعزیه و تئاتر.
- و) ارزیابی برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی.
- ز) قیمت‌گذاری آثار عتیقه و باستانی.

۳. توانمندی مدیریتی در عرصه‌های مختلف اداری

نتیجه

قرآن کریم هدف نزول خود را هدایت انسان معرفی می‌کند و در این مجال به تبیین همه‌جانبه امور مورد نیاز به خصوص بعد اخلاق پرداخته است؛ مسئله مهمی که در تمامی امور زندگی بشر از جمله در موضوع ارزیابی تلاش‌های انسانی جاری و ساری است. به‌نظر ما قرآن در رعایت حقوق انسان و لزوم عدالت نسبت به وی نه‌تنها در زمینه کم‌فروشی، زیاده‌گیری و کم‌دهی توصیه و سفارش دارد، در عرصه ارزش‌گذاری و قیمت‌گذاری نیز ایده و اندیشه دارد و در قالب آیات نورانی خود از جمله «لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ» که در پی «فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ» آمده است، به این حقیقت اشاره کرده است. افزون بر اینکه براساس اصول و مبانی اخلاق قرآنی نیز این مسئله قابل برداشت است که قرآن اهتمام خاصی به رعایت فضائل اخلاقی همچون قسط و عدالت در زمینه ارزیابی تلاش، کار، آثار و کالای معنوی انسانی دارد.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرّم، بی تا، لسان‌العرب، همراه با حواشی یازگی و گروهی از لغویان، بیروت، دار صادر، چ ۱.
۳. بحرانی، سید هاشم، ۱۴۱۵، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران، مؤسسه البعثة.
۴. حر عاملی، محمد بن الحسن، ۱۴۰۹، وسائل الشیعة، قم، مؤسسه آل‌البیت لإحياء التراث، چ ۱.
۵. حسینی شیرازی، سید محمد، ۱۴۲۴، تقریب القرآن إلى الأذهان، بیروت، دارالعلوم للطباعة و النشر.
۶. حموی، یاقوت، ۱۳۹۹، معجم البلدان، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۷. جمیری، محمد بن عبدالمنعم، ۱۹۸۰، الروض المعطار فی خبر الاقطار، بیروت، مکتبه لبنان.
۸. رازی، ابوالفتوح حسین بن علی، ۱۴۰۸، روض الجنان و روح الجنان، مشهد، آستان قدس رضوی.
۹. رازی، فخرالدین، ۱۴۲۰، مفاتیح‌الغیب (تفسیر کبیر)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چ ۳.
۱۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲، مفردات الفاظ القرآن، تحقیق صفوان عدنان داودی، بیروت، دار السامیة، چ ۱.
۱۱. زحیلی، وهبه بن مصطفی، ۱۴۱۸، المنیر، بیروت، دمشق، دار الفکر المعاصر.
۱۲. شریف لاهیجی، محمد بن علی، ۱۳۷۳، تفسیر شریف لاهیجی، تهران، دفتر نشر داد.

۱۳. صادقی تهرانی، محمد، ۱۳۶۵، *الفرقان فی تفسیر القرآن*، قم، انتشارات فرهنگ اسلامی.
۱۴. طباطبایی، سید محمد حسین، ۱۴۱۷، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، مؤسسه النشر الإسلامی.
۱۵. طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۶۷، *تفسیر جوامع الجامع*، تحقیق ابوالقاسم گرگی، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم و دانشگاه تهران، چ ۲.
۱۶. طبرسی، فضل بن حسن، ۱۴۰۶، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار المعرفة.
۱۷. _____، بی تا، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
۱۸. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، ۱۴۱۵، *نور الثقلین*، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چ ۴.
۱۹. فراهیدی، خلیل بن احمد، بی تا، *کتاب العین*، بی جا.
۲۰. فضل الله، سید محمد حسین، ۱۴۱۹، *من وحی القرآن*، بیروت، دار الملائک للطباعة و النشر.
۲۱. فیومی، احمد بن محمد، ۱۴۱۴، *المصباح المنیر*، قم، دار الهجرة، چ ۲.
۲۲. قرشی، سید علی اکبر، ۱۳۷۷، *[تفسیر] أحسن الحدیث*، تهران، بنیاد بحث.
۲۳. قزوینی، زکریا بن محمد، ۱۳۷۳، *آثار البلاد و اخبار العباد*، تهران، امیر کبیر.
۲۴. قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا، ۱۳۶۶، *کنز الدقائق و بحر الغرائب*، تهران، وزارت ارشاد.
۲۵. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۵، *کافی*، تهران، دار الکتب الإسلامیة، چ ۱.
۲۶. کاشانی، فتح الله، ۱۳۳۶، *تفسیر کبیر منهج الصادقین فی الرام المخالفین*، تهران، علمي.
۲۷. گنابادی، سلطان محمد، ۱۴۰۸، *بیان السعادة*، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
۲۸. مدرسی، سید محمد تقی، ۱۴۱۹، *من هدی القرآن*، تهران، دار محبی الحسین.
۲۹. مصطفوی، حسن، ۱۳۶۰، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۳۰. مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۳، *[تفسیر] مقاتل بن سلیمان*، بیروت، دار إحياء التراث.
۳۱. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۴، *تفسیر نمونه*، تهران، دار الکتب الإسلامیة.
۳۲. میبدی، ابوالفضل، ۱۳۶۳، *کشف الأسرار و عدة الأبرار*، تهران، امیر کبیر.